

لطایف قرآنی

صادق زینی لشکاجانی

یا حضرت عباس

در روایتی از برادر (پاسدار) مرندی آمده است: خاطره‌ای که از جلسات مشترک با ارتش ... دارم، این است که در یک قرارگاه تاکتیکی مشترک (سپاه و ارتش)، نماز جماعت می‌خواندیم، یک روز هنگام نماز از یکی از سرهنگ‌های ارتش خواستند که پیش نماز شود. پای سرهنگ به شدت آسیب دیده بود. و او این خواسته را رد کرد. چند نفر از فرماندهان ما از جمله شهید بروجردی اصرار کردند.

هر قدر سرهنگ گفت نمی‌تواند نماز بخواند، قبول نکردند. بالاخره، مجبور شد به جلو برود و امام جماعت شود.

رکعت اول نماز را خواندیم. وقتی می‌خواست برای رکعت دوم از جا بلند شود، گفت: یا حضرت عباس!

همه زدند زیر خنده و نماز به هم خورد. او برگشت و گفت: بابا من که گفتم منو جلو نفرستید.

به به چه نمازی!

عربی نماز خود را بسیار طول داد، مردم او را مدح و تعریف کردند، وقتی از نماز خود فارغ شد گفت: روزه هم هستم.

به قدر علم نه به قدر جهل:

ابوبکر از واعظی که روی منبر بود، مسئله‌ای پرسید. واعظ گفت: نمی‌دانم. به او گفتند: منبر جای انسان‌های جاهل و نادان نیست. واعظ در جواب گفت: من به قدر علمم بالا رفته‌ام؛ اگر می‌خواستم به اندازه جهلم بالا بروم، باید تا آسمان بالا می‌رفتم.

